

تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی

جلال دهقانی فیروزآبادی*

استاد و عضو هیات علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت: ۱۶ اسفند ۱۳۸۷ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۴/۱۴)

چکیده

منطقه‌گرایی به‌عنوان تجلی و نمود همکاری بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شد. ولی به تدریج این فرایند در حوزه‌های جغرافیایی دیگر مانند آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی گسترش یافت. پایان جنگ سرد و نظام دو قطبی فرصت‌ها و امکانات جدیدی را برای تثبیت، تقویت و توسعه منطقه‌گرایی نوین فراهم ساخت. منطقه‌گرایی نوین از چهار جهت کارگزاری، انگیزه کارگزاران، جهت و گستره همکاری و همگرایی با منطقه‌گرایی کهن متفاوت است. از آنجا که تعامل وثیق و رابطه تنگاتنگی بین نظریه و عمل، به‌ویژه در تجربه همگرایی اروپایی وجود دارد، هدف این مقاله واکاوی تحول و تغییر در نظریه‌های منطقه‌گرایی در واکنش به تحول در فرایند منطقه‌گرایی است. در این نوشتار توضیح داده خواهد شد که براساس تحولات چهارگانه در ماهیت و انگیزه کارگزاران و جهت‌گیری و قلمروی منطقه‌گرایی، نظریه‌های منطقه‌گرایی نیز دستخوش تغییر و تحول شده‌اند. این تغییر و تحول به دو صورت دگرگونی و دگردیسی هریک از نظریه‌ها و تحول نظریه‌پردازی در مطالعات منطقه‌ای تجلی یافته است. به‌طوری‌که از یک سو اصل و مفروض‌های نظریه‌های منطقه‌گرایی موجود مورد بازبینی و بازسازی قرار گرفته و از سوی دیگر نظریه‌های منطقه‌گرایی نوینی پردازش شده‌اند که بر مبانی فرانظری متفاوتی استوار هستند. برای نشان دادن و تبیین تحولات احتمالی مذکور، نظریه‌های نوکارکردگرایی، نهادگرایی نولیبرال، نواقح‌گرایی، سازه‌انگاری، نظریه انتقادی و جهان‌گرایی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

کلید واژه‌ها

نوکارکردگرایی، نهادگرایی نولیبرال، نواقح‌گرایی، سازه‌انگاری، نظریه انتقادی و جهان‌گرایی

* Email: jdeghani20@yahoo.com

مقدمه

یکی از ویژگی‌های روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، رشد و توسعه همکاری و همگرایی منطقه‌ای در چارچوب منطقه‌ای شدن بوده است. فرایند منطقه‌ای شدن پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی تقویت و تشدید شده است. به طوری که این نوع روابط درون منطقه‌ای- در اثر شدت یافتن روند جهانی شدن- فراتر از مناطق توسعه یافته در مناطق درحال توسعه نیز به صورت یک الگوی تعامل متعارف درآمده است. از این رو منطقه‌ای شدن^۱ و منطقه‌گرایی^۲ که زمانی در قالب همگرایی اروپایی تعریف می‌شد امروز در ساختارها و سازمان‌هایی چون اکو، نفتا، آسه آن، اتحادیه آفریقا و سازمان کشورهای آمریکایی تجلی و تبلور یافته است.

منطقه‌ای شدن به عنوان «فرآیند تعامل منطقه» (Hettne, 2001) یا «رشد همگرایی اجتماعی در یک منطقه» (Hurrell, 1995, p.39) که به شکل‌گیری یک هویت منطقه‌ای می‌انجامد، توجه و تلاش‌های نظری بسیاری را برانگیخته است. به شکلی که بسیاری از اندیشمندان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل تلاش کرده‌اند تا پدیده منطقه‌گرایی که بین ملی‌گرایی و جهان‌گرایی قرار می‌گیرد را تبیین نظری کنند. از این رو حجم گسترده‌ای از نظریه‌های منطقه‌گرایی در قالب مفهوم منطقه‌گرایی تولید و جمع‌آوری شده است. هر یک از این نظریه‌ها می‌خواهند تا علت‌ها، انگیزه‌ها، جهت‌گیری و گستره منطقه‌گرایی و کارگزاران آن را توضیح دهند.

نظریه‌های مختلف منطقه‌گرایی از آغاز فرایند همگرایی اروپا، به عنوان اولین و موفق‌ترین نمونه منطقه‌گرایی، تغییر و تحول یافته‌اند. این تحول به دو صورت دگردیسی و دگرگونی در نظریه‌های موجود و ارائه نظریه‌های جدید منطقه‌گرایی تجلی و تبلور یافته است. به طوری که از یک سو اصول، مفروضه‌ها و گزاره‌های نظریه‌های منطقه‌گرایی موجود مورد بازبینی، اصلاح و بازسازی قرار گرفته است و از سوی دیگر، نظریه‌های منطقه‌گرایی نوینی پردازش شده‌اند که بر مبنای فرانظری متفاوتی استوار هستند. بنابراین، با مفروض دانستن اصل تغییر و تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی، هدف این مقاله واکاوی ابعاد و عوامل تعیین‌کننده آن است. به عبارت دیگر، هدف، پاسخگویی به این سؤال اساسی است که علت‌ها و ابعاد تغییر و تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی کدامند؟ پاسخ این پرسش در دو بخش کلی مورد بحث و بررسی قرار

^۱. Regionalization

^۲. Regionalism

می‌گیرد. در قسمت نخست، ابعاد و محورهای تغییر و تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی توضیح داده می‌شود. بخش دوم نیز به تبیین علت‌ها و عوامل تغییر و تحولات نظریه‌های منطقه‌گرایی می‌پردازد.

الف- ابعاد تغییر و تحول نظری

نظریه‌های منطقه‌گرایی در ابعاد مختلفی دستخوش تغییر و تحول شده‌اند. مهم‌ترین تغییر و تحولات نظری عبارتند از: اروپازدایی، غیرسرزمینی‌شدن جغرافیا، چند بعدی‌شدن و گسترش دامنه نظریه‌پردازی، تکثرگرایی دموکراتیک، معناگرایی، تلفیقی و گلچینی‌شدن نظریه‌ها.

۱. اروپازدایی

فرایند منطقه‌ای شدن و منطقه‌گرایی نخست از اروپا آغاز شد و سپس به سایر مناطق توسعه‌یافته و در حال توسعه گسترش یافت. از این رو نظریه‌های منطقه‌گرایی تحت تأثیر تجربه‌ها و تحولات همگرایی اروپا پردازش و ارائه شده است. حتی بعضی از این نظریه‌ها مانند نوکارکردگرایی در واکنش به همگرایی اروپا، تدوین و توسعه یافت. به طوری که نظریه‌های منطقه‌گرایی مترادف و مساوی با نظریه‌های همگرایی اروپا تلقی می‌شد. سپس بعد از پایان جنگ سرد و توسعه روابط همکاری‌جویانه بین جهان توسعه‌یافته، مطالعه منطقه‌گرایی به بحث و بررسی نظری اشکال نهادین همکاری سیاسی و اقتصادی میان کشورهای صنعتی و پیشرفته محدود شد. بنابراین نظریه‌های منطقه‌گرایی تا حدودی بازتاب‌دهنده و تبیین‌کننده همکاری‌های نهادین سیاسی و اقتصادی در جهان توسعه‌یافته بودند (Hettne, 2003).

بر اثر تغییر و تحولات نظام بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌المللی به تدریج انواع و اشکال جدیدی از منطقه‌ای شدن خارج از اروپا و جهان توسعه‌یافته ظهور کرد که از تجربه همگرایی اروپا متفاوت و متمایز بود. به شکلی که نظریه‌های منطقه‌گرایی اروپا-محور قادر نبودند منطقه‌ای شدن در جهان سوم و مناطق پیرامونی و شبه‌پیرامونی را توضیح دهند، چون انگیزه‌ها، اهداف و کارگزاران منطقه‌گرایی در این مناطق با همگرایی اروپا همسان و یکسان نبودند. از این رو اصلاح نظریه‌های موجود و ارائه نظریه‌های جدیدی که قادر به تبیین و تحلیل تجربه‌ها منطقه‌گرایی در سطح جهانی فراتر از اروپا و جهان توسعه‌یافته باشند، ضرورت یافت (Hout, 1999, pp.14-15).

بنابراین، یکی از مهم‌ترین ابعاد و وجوه تحول نظریه‌های منطقه‌گرایی، اروپازدایی از این نظریه‌ها بوده است. تحولی که به تلاش برای پردازش نظریه‌های عام و جهان‌شمول، مبنی بر تبیین فرایند منطقه‌گرایی در کلیه مناطق جهان منجر شده است.

۲. غیر سرزمینی‌شدن جغرافیا^۱

نظریه‌های منطقه‌گرایی همچنین در فرایند شکل‌گیری اشکال نوین منطقه‌ای‌شدن، کمتر بر عنصر جغرافیا به‌عنوان کانون منطقه و منطقه‌گرایی تأکید می‌کنند. مفهوم «منطقه» به طور سنتی به قاره‌ها یا مناطق جغرافیایی محصور گفته می‌شد. از این رو در نظریه‌های کلاسیک منطقه‌گرایی، منطقه بیشتر یک مفهوم جغرافیایی است و برحسب عامل جغرافیای سرزمینی و طبیعی تعریف می‌شود. به طوری که جغرافیا یا زیست‌بوم تنها مخرج مشترکی است که کشورها یا مناطق فرعی را به هم پیوند می‌زند (Palmer, 1991, p. 6).

در نظریه‌های جدید منطقه‌گرایی، عنصر جغرافیا نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ای ایفا نمی‌کند. بعضی از نظریه‌ها گرچه همچنان درجه‌ای از نزدیکی جغرافیایی را در تعریف منطقه لازم می‌دانند، اما سرزمین، اهمیت و نقش بسیار کمتری در مفهوم منطقه‌گرایی دارد. به شکلی که نظریه‌های سازه‌انگاری و پست مدرنیسم استدلال می‌کنند که مناطق طبیعی^۲، از پیش‌داده شده^۳ یا ذاتی^۴ و جوهری نیستند (Katzenstein, Boas et al, 1999; 1996; 2004). این دسته از نظریه‌ها به جای جغرافیای سرزمینی بر تراکم، شدت و کیفیت تعامل‌ها و میزان انسجام و همبستگی درون منطقه‌ای تأکید می‌کنند. منطقه نیز بیش از آنکه بر اساس جغرافیا تعریف شود، به صورت پدیده‌ای به وجود آمده که به‌طور اجتماعی تکوین یافته تلقی می‌شود (Jessop, Neumann, 2003). بنابراین مناطق، مقولات و رویه‌های گفتمانی تصور می‌شوند که ممکن است براساس معانی که به آنها داده می‌شود و بافت و بستری که در آن به کار می‌روند از هم متمایز شوند. مناطق برحسب کنش‌های کلامی تعریف می‌شوند که بازیگران اجتماعی می‌سازند. از این رو استرالیا یکی از اعضای غرب به شمار می‌رود، اگرچه هزاران کیلومتر از کانون غرب جغرافیایی فاصله دارد.

^۱. De-Territorialization of Geography

^۲. Natural

^۳. Given

^۴. Essential

۳. معناگرایی^۱

در پی غیرسرزمینی‌شدن جغرافیا، تأکید بر عوامل غیرمادی در نظریه‌های منطقه‌گرایی افزایش و گسترش یافت. به طوری که نظریه‌های معناگرا در حوزه مطالعات منطقه‌ای و منطقه‌گرایی ظهور کردند. در این نظریه‌ها به جای معیارهای عینی، جغرافیا و وابستگی متقابل مادی، بر ایده و انگاره‌های شناختی و ایستاری ناشی از فرایند جامعه‌پذیری منطقه‌سازان و برسازای اجتماعی منطقه تأکید و تمرکز می‌شود (Berger and L, 1996). آنها، برخلاف نظریه‌های مادی‌گرا، جنبه‌ها و ابعاد نمادین منطقه‌گرایی، گفتمان‌ها و قدرت زبان، فرهنگ، قومیت، ایدئولوژی یا به‌طور کلی ساختارهای غیرمادی و انگاره‌ای را مورد توجه قرار می‌دهند.

نظریه‌های معناگرا مدعی هستند که حوزه‌هایی به نسبت مغفول‌مانده منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای را توضیح می‌دهند. حوزه‌هایی همچون فرایند شکل‌گیری سامان و اجتماع سیاسی از راه قواعد و هنجارها، دگرگونی و دگردیسی هویت‌ها و نقش ایده‌ها، انگاره‌ها، زبان و گفتمان که در نهایت به برساخته‌شدن منطقه می‌انجامد. این نظریه‌ها، از جمله سازه‌انگاری اجتماعی، بر هستی‌های اجتماعی مانند معانی بین‌ذهنی، فرهنگ‌های امنیت ملی و سیاست نمادین تأکید و تمرکز می‌کنند (Neumann, 2003; Christiansen et al., 1999).

بنابراین مناطق، پدیده‌های هویتی و شناختی هستند که توده مردم به‌طور عام یا نخبگان به‌طور خاص در آنها احساس با هم بودن، تعلق داشتن به یکدیگر و سهیم بودن در ارزش‌ها و منافع مشترک دارند. منطقه‌بودگی^۲ برحسب هویت منطقه‌ای مشترک و نوعی مابودگی^۳ منطقه‌ای تعریف می‌شود که جغرافیا، سرزمین و عناصر مادی نقش اندکی در آن ایفا می‌کنند، به‌شکلی که همگرایی ایستاری در کانون منطقه‌گرایی قرار دارد که بر مبنای هویت، ایستارها، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک است. از این‌رو آنچه که کشورها و ملت‌ها را گرد هم می‌آورد، اشتراک‌های فرهنگی، اجتماعی، ارزشی و تاریخی است.

به‌طور خلاصه، همان‌گونه که هورل^۴ تصریح می‌کند، نظریه‌های معناگرا بر خودآگاهی و هویت منطقه‌ای، احساس مشترک تعلق داشتن به یک اجتماع منطقه‌ای و آنچه که «منطقه‌گرایی شناختی»^۵ نامیده می‌شود تأکید می‌کنند. آنها بر میزان وابستگی انسجام منطقه‌ای، به احساس

^۱. Ideationalism

^۲. Regionness

^۳. Weness

^۴. Hurrell

^۵. Cognitive Regionalism

پایدار اجتماع برمبنای پاسخگویی، اعتماد و درجه‌های بالایی از «وابستگی متقابل شناختی» تمرکز می‌کنند (Hurrell, 1995, p.64).

۴. گسترش دامنه نظریه‌ها

یکی دیگر از تحولات نظریه‌های منطقه‌گرایی در دامنه و گستره نظریه‌پردازی رخ داده است. نظریه‌های کلاسیک منطقه‌گرایی به واسطه تک‌ساحتی پنداشتن فرآیند منطقه‌ای شدن، ماهیتی یک بعدی یافتند. به طوری که منطقه‌گرایی به صورت شکل‌گیری بلوک‌های تجاری یا نظامی توسط کشورهای مجاور جغرافیایی تعریف و تلقی می‌شد. از این رو، بعضی از این ترتیب‌ها و ساختارهای منطقه‌ای ماهیتی نظامی-امنیتی و برخی دیگر کارکردی اقتصادی-تجاری داشتند. با توجه به سرشت یک‌وجهی منطقه‌گرایی، نظریه‌های تبیین‌کننده آن نیز بر یک بعد و جنبه این فرآیند تأکید و تمرکز می‌کردند (Grugel and Wil, 1999, pp.3-4). اما به تدریج در اثر چندوجهی شدن، منطقه‌ای شدن نظریه‌های منطقه‌گرایی نیز چند بعدی شدند. این نظریه‌ها تنها در پی تبیین همگرایی اقتصادی و اتحادها و ائتلاف‌های نظامی در سطح یک ناحیه جغرافیایی نیستند، بلکه به توضیح کلیه همکاری‌های منطقه‌ای در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، زیست‌محیطی و امنیتی-نظامی می‌پردازند. با این وجود، به نظر می‌رسد که با توجه به تجربه مختلف منطقه‌گرایی در جهان توسعه‌یافته و جهان در حال توسعه، نقطه تمرکز و قلمروی همه نظریه‌های منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای یکسان و همسان نبوده است. به شکلی که بعضی از نظریه‌ها مانند نواقح‌گرایی بر عوامل و عناصر سیاسی-نظامی تأکید می‌کنند (Collard- Wexler, 2006). در حالی که بعضی دیگر از نظریه‌ها مانند نولیبرالیسم و بین‌دولت‌گرایی لیبرال^۱ عوامل اقتصادی را مورد تأکید قرار می‌دهند (Moravcsik; 1999; Rosamond, 2000). نظریه‌های سازه‌انگار به طور عام نیز نقش تعیین‌کننده و اصلی را برای عوامل و ساختارهای غیر مادی و انگاره‌ای قائل هستند، اما مسلم است که نظریه‌های منطقه‌گرایی از وضعیت تک‌عاملی به چندعاملی تغییر و تحول یافته‌اند (Katzenstein, 2004).

۵. تکثرگرایی دموکراتیک

نظریه‌های منطقه‌گرایی کلاسیک را از نظر کارگزاری^۲ و بازیگران تعیین‌کننده منطقه‌گرایی، می‌توان به دو دسته دولت - محور و تکثرگرا تقسیم کرد. نظریه‌های دولت محور، مانند

^۱ - Liberal Intergovernmentalism

^۲. Agency

نواقح‌گرایی و لیبرالیسم، فرآیند منطقه‌گرایی را معلول انتخاب عقلانی دولت‌های منفعت‌طلب و مستقل می‌دانند؛ بازیگران خردمندی که بر پایه تحلیل هزینه - فایده در یک محیط استراتژیک آنارشیک، منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای را بر ملی‌گرایی و جهان‌گرایی ترجیح داده و انتخاب می‌کنند. درمقابل، نظریه‌های تکثرگرا، مانند کارکردگرایی و نوکارکردگرایی، منطقه‌گرایی را حاصل منفعت‌طلبی بازیگران فرو ملی و گروه‌های ذی‌نفع می‌دانند. دولت‌گرایی لیبرال، همگرایی منطقه‌ای را ناشی از انتخاب عقلانی و چانه‌زنی حکومت‌هایی می‌داند که حاکمیتی دارند که در پی تأمین منافع خود هستند. اما برتری‌ها و منافع دولت‌ها، معلول و محصول سیاست داخلی و رقابت بازیگران فروملی است. منافع ملی، حاصل رقابت و منازعه سیاسی بین گروه‌های اجتماعی است که برای نفوذ سیاسی با هم به رقابت می‌پردازند (Moravcsik, 1993, pp. 480-481).

نظریه‌های نوین منطقه‌گرایی پس از جنگ سرد، در امتداد نظریه‌های ارتباط‌ها در همگرایی منطقه‌ای از دولت-محوری به سمت فردگرایی و اجتماع‌مداری حرکت کرده‌اند. این نظریه‌های جامعه‌شناسانه و انسان‌شناسانه در سطح خرد، همگرایی منطقه‌ای را فرآیندی از پایین به بالا تلقی می‌کنند. منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای بیش از آنکه به وسیله نهادهای فوق ملی اروپایی یا دولت‌های مستقل اروپا تعیین شوند، روندی اجتماعی-سیاسی است که از پایین به بالا جریان می‌یابد. از این رو، همان‌طور که نظریه‌های سازه‌نگاری و پست‌مدرنیسم اظهار می‌کنند، بازیگران و کارگزاران فروملی و فردی، نقش تعیین‌کننده‌ای در فرآیند منطقه‌ای شدن و منطقه‌گرایی ایفا می‌کنند. چون منطقه‌گرایی متضمن و مستلزم احساس نوعی منطقه‌بودگی است که در اثر ارتباط‌ها و مبادله‌ها بین افراد مختلف در سطح منطقه به وجود می‌آید. (Adler and Barnett, 1998, p. 31).

افزون بر این بعضی از نظریه‌ها، مانند فراکارکردگرایی، علاوه بر افراد، نقش عموم مردم در فرآیند منطقه‌گرایی را برجسته می‌کنند. زیرا در اثر ظهور آنچه که عوام‌گرایی^۱ می‌نامند، نقش توده مردم در فرآیند منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای افزایش یافته است. به‌شکلی که نخبگان دولتی و غیردولتی برای پیشبرد طرح و برنامه‌های منطقه‌ای خود، نباید آنها را برای عموم مردم

^۱. Populism

توجیه عقلایی و منطقی کنند. تحولی که به معنای تقویت تکثرگرایی دموکراتیک در نظریه‌های منطقه‌گرایی است (Hooghe and Marks, 2006).

۶. پردازش نظریه‌های گلچینی^۱

تحولات نظری در منطقه‌گرایی، باعث پردازش نظریه‌های گلچینی شده است. چون بسیاری بر این باورند که با وجود اصلاحات انجام گرفته در نظریه‌های کلاسیک منطقه‌گرایی از یک سو و ارائه نظریه‌های نوین از سوی دیگر، هیچ یک از این نظریه‌ها توانایی تبیین این فرآیند چندبعدی را ندارند. از این رو، تلاش‌های نظری برای پردازش نظریه‌های تلفیقی صورت پذیرفته است. این نظریه‌ها، گزاره‌ها و مفروضه‌های سازگاری را در سطح‌های مختلفی در هم می‌آمیزند تا منطقه‌گرایی نوین چندوجهی را توضیح دهند؛ اصول و قضایایی که از نظر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی قابل جمع هستند و ارتباط و انسجام منطقی درونی دارند.

نظریه‌های گلچینی در پی ارائه مدل‌های مرکب و پیچیده‌ای از عناصر نظریه‌های مختلف هستند که شاید کارآمدی و مطلوبیت پارادایم غالب را نداشته باشند، ولی قدرت تبیین برتر و بیشتری از نظریه‌های موجود را دارند. برای نمونه، مدل‌های نظری مبتنی بر هویت‌ها، ملیت، قلمروگرایی^۲ و منطقه‌بودگی^۳ قادر هستند منطقه‌گرایی ناشی از تعامل کشور، ملت و اجتماع را توضیح دهند. از این رو، نظریه‌هایی از عهده فرآیند منطقه‌گرایی پیچیده و چندوجهی نوین بر می‌آیند که این مفاهیم و مقوله‌ها را به طور روشمند در هم‌آمیزند. یکی از این نظریه‌های گلچینی، فراکارکردگرایی است. این نظریه به دنبال تلفیق عناصری از نظریه‌های نوکارکردگرایی، دولت‌گرایی، واقع‌گرایی، نولیبرالیسم و سازه‌انگاری است. به طوری که بر نقش کارگزاران دولتی و غیردولتی، چانه‌زنی بین‌حکومتی، منافع ملی، نهادهای فوق ملی و هویت تأکید و تمرکز می‌کند (Hooghe and Marks, 2006).

ب- علت‌ها و عوامل تحول نظری

بر اساس اصول و آموزه‌های فلسفه علم، تغییر و تحول نظریه‌های منطقه‌گرایی را می‌توان معلول دو دسته از تحولات نظری و عملی در عرصه روابط بین‌الملل قلمداد کرد. به طوری که

^۱. Eclectic

^۲. Territoriality

^۳. Regionality

از یک سو، چرخش‌ها و مناظره‌های نظری در رشته روابط بین‌الملل، زیرشاخه مطالعات منطقه‌ای و نظریه‌های منطقه‌گرایی را تحت تأثیر قرار داده است و از سوی دیگر، با توجه به تعامل و رابطه معتبر نظریه و عمل، تغییر و تحولات عملی و عینی در سطوح مختلف روابط بین‌الملل، تعدیل، تحول و تکامل نظریه‌های منطقه‌گرایی را به بار آورده است.

۱. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل

مطالعات منطقه‌ای یکی از زیر شاخه‌های رشته روابط بین‌الملل است. این شاخه علمی پس از جنگ جهانی دوم و تکوین و تشدید فرآیند منطقه‌گرایی در اروپا و سپس در سایر مناطق جهان تأسیس و توسعه یافت. همچنین، نظریه‌های منطقه‌گرایی به‌عنوان یکی از وجوه و ابعاد این رشته ساخته و پرداخته شدند. طبیعی است که تحولات و مناظره‌های نظری در رشته روابط بین‌الملل، نظریه‌های منطقه‌گرایی را دستخوش تغییر و تحول کند. از این رو، انقلاب رفتاری دهه ۱۹۶۰، مناظره بین پارادایمی دهه ۱۹۷۰، چرخش بازانديشي در دهه ۱۹۸۰ و چرخش سازه‌انگاری در دهه ۱۹۹۰ در نظریه‌های روابط بین‌الملل، باعث تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی شدند.

نظریه‌های منطقه‌گرایی بر اساس رهیافت‌های نظری و پارادایم‌های رایج در روابط بین‌الملل به پنج دسته تقسیم می‌شوند. این رویکردها عبارتند از: لیبرالیسم - نولیبرالیسم، واقع‌گرایی - نواقع‌گرایی، مارکسیسم - نومارکسیسم، سازه‌انگاری و بازانديشي‌گرایی. هر یک از این نظریه‌ها بر پایه اصول و مفروضه‌های پارادایمی خود در روابط بین‌الملل به تبیین و توضیح فرآیند منطقه‌گرایی می‌پردازند. نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی در چارچوب لیبرالیسم، نظریه‌های رژیم‌ها و نهادگرایی نولیبرال در قالب نولیبرالیسم، نظریه‌های ثبات هژمونیک و موازنه تهدید بر مبنای نواقع‌گرایی، نظریه‌های نظام جهانی و جهان‌گرایی در پارادایم نومارکسیسم، سازه‌انگاری متعارف در سنت سازه‌انگاری و نظریه انتقادی و پست مدرن در قالب بازانديشي، حاصل تغییر و تحولات نظری و پارادایمی در روابط بین‌الملل بوده است (Soderbaum and Shaw, 2003). بر اساس چرخش بازانديشي^۱ در روابط بین‌الملل، نظریه‌های منطقه‌گرایی به دو دسته تبیینی^۲ (خردگرا)^۳ و تکوینی تقسیم می‌شوند.

^۱. Reflectivism

^۲. Explanatory

^۳. Rationalism

نظریه‌های خردگرا نیز دو دسته بین دولت‌گرایی و فوق‌ملی‌گرایی را در بر می‌گیرد. تکوین‌گرایی نیز شامل نظریه‌های بازانديش و سازه‌انگاری می‌شود. نواقح‌گرایی، نولبرالیسم و بین‌دولت‌گرایی لیبرال از جمله نظریه‌های دولت‌گرای تبیینی یا خردگرا هستند. نوکارکردگرایی و نظریه ارتباطات، دو نمونه فوق‌ملی‌گرایی خردگرا یا تبیینی هستند. نهادگرایی اجتماعی و سازه‌انگاری ساختاری، دو نظریه سازه‌انگار هستند. نظریه انتقادی گرام‌شیایی یک نمونه از نظریه منطقه‌گرایی بازانديش به شمار می‌رود.

(Boas, Marchand and Shaw, 2003; Schimmelfennig and Ritberger; 2006; Hout, 1999)

۲. تحولات نظام بین‌الملل

تغییر و تحولات در سطوح و ابعاد مختلف نظام و روابط بین‌الملل نیز یکی از عوامل تعیین‌کننده تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی بوده است، زیرا فهم و تبیین ماهیت و چگونگی تکوین و تحول پدیده‌ها و واقعیت‌های روابط بین‌الملل، مهم‌ترین هدف و کارکرد نظریه‌ها است. به طوری که نظریه‌ها برای فهم و تبیین مسائل و مشکلات بین‌المللی نوین باید اصول و مفروضه‌های کانونی و حاشیه‌ای خود را اصلاح و تعدیل کنند. در صورتی که نظریه‌ها قدرت تبیین و تحلیل مشکل‌ها و مسائل جدید را از دست بدهند، منسوخ شده و چرخش پارادایمی رخ می‌دهد. از این رو، تحولات نظام بین‌الملل در دو سطح ساختاری و کارگزاری، تعدیل، تغییر و تحول در سطح نظری را بر می‌انگیزد.

مهم‌ترین تحول ساختاری در نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، شکل‌گیری نظام دوقطبی و آغاز جنگ سرد از یک سو و سپس پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی از سوی دیگر بوده است. این دو تغییر ساختاری، تأثیر و نقش اساسی در تکوین و تحول نظریه‌های منطقه‌گرایی ایفا کرده است. با ظهور نظام دوقطبی به رهبری آمریکا و شوروی پس از جنگ جهانی دوم، فرآیند منطقه‌گرایی (به ویژه در اروپا) آغاز شد. اما این فرآیند به‌زودی تحت تأثیر تقابل ایدئولوژیک دو ابرقدرت در چارچوب تنگ جنگ سرد قرار گرفت، به‌شکلی که ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل و رویارویی ابرقدرت‌ها، روابط و مسائل منطقه‌ای را جهانی کرد؛ چون دو ابرقدرت برای تثبیت و تحکیم جایگاه برتر خود در نظام بین‌الملل به شدت در امور درون‌منطقه‌ای اروپا، آسیا، خاور قفقاز، آمریکای لاتین و آفریقا مداخله کردند. از سوی دیگر، کشورهای مناطق مختلف نیز، درگیر رقابت‌های شرق و غرب شده و خواستار حمایت‌ها و دخالت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی حامیان ابرقدرت خود شدند. دو

ابرقدرت همچنین برای مهار و سد نفوذ یکدیگر در مناطق مختلف به تأسیس و توسعه سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای دست زدند. این نوع منطقه‌گرایی به‌ویژه در جهان سوم و در حال توسعه گسترش یافت. از این‌رو، با وجود پردازش نظریه‌های همگرایی مانند کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و ارتباطات، رشته مطالعات منطقه‌ای و به‌دنبال آن نظریه‌های منطقه‌گرایی در زیر سایه نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل توسعه مناسبی نیافتند (لیک و مورگان، ۱۳۸۱، صص ۲۰-۱۵).

پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، بازگشت و تقویت منطقه‌گرایی را به‌بار آورد. به‌طوری که نیروهایی که در طول جنگ سرد درگیر رقابت ابرقدرت‌ها بودند آزاد شده و برای منطقه‌ای شدن و منطقه‌گرایی مستقل حرکت کردند. با از بین رفتن پوشش جنگ سرد که بر کلیه مناطق جهان سایه افکنده بود، منطقه‌گرایی نیابتی از بالا به پایین که از سوی ابرقدرت‌ها تحمیل و مدیریت می‌شد نیز پایان یافت. از این‌رو، موج جدیدی از منطقه‌گرایی درون‌زا از پایین به بالا شکل گرفته است که کارگزاران غیردولتی منطقه‌ای، نقش تعیین‌کننده‌ای در آن ایفا می‌کنند. در نتیجه، مطالعات منطقه‌ای، استقلال بیشتری یافته و نظریه‌های جدیدی نیز برای تبیین و فهم منطقه‌گرایی نوین پردازش شده است (Fawcett, 1995; Falk, 2003).

۳. ظهور مناطق و منطقه‌گرایی نوین

تغییر و تحولات نظام بین‌الملل، زیرسیستم‌های منطقه‌ای را نیز متحول و دگرگون می‌کند. در طول جنگ سرد- با وجود ساختار دوقطبی- فرآیند منطقه‌گرایی در مناطق مختلف جهان آغاز شد. نخست کشورهای اروپایی که خود را در شرایط نوینی دیدند، فرآیند همگرایی را شروع کردند. سپس این فرآیند در آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی و آفریقا نیز به جریان افتاد. منطقه‌گرایی در مناطق غیراروپایی، جهان سوم و کشورهای در حال توسعه، ماهیت، روند و اهداف همگرایی در اروپا را نداشت. حتی همگرایی در منطقه آسیا- پاسیفیک نیز مانند مدل و الگوی همگرایی در اروپا نبوده است. به‌طوری که در هیچ یک از این مناطق ظرفیت و اراده سیاسی لازم برای یک همگرایی عمیق و اتحاد سیاسی وجود ندارد. فراتر از این، منطقه‌گرایی در جهان سوم و در حال توسعه از جمله آ.سه.آن و آفریقا، انگیزه امنیتی داشته است تا اقتصادی- تجاری.

در هر دو منطقه، هدف اولیه منطقه‌گرایی، تأمین امنیت و مدیریت امنیت منطقه‌ای بوده است. از این رو، نظریه‌های همگرایی اروپا توانایی توضیح و تبیین دقیق فرآیند منطقه‌گرایی در جهان غیر اروپایی را نداشته و ارائه نظریه‌های جهان‌شمول و فراگیرتر ضرورت یافته است. پایان جنگ سرد نیز نوع متفاوتی از همکاری‌های درون منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و تجاری را برانگیخت که منطقه‌گرایی نوین نامیده می‌شود. منطقه‌گرایی جدید در چهار بعد کارگزاری، انگیزه، جهت و گستره از منطقه‌گرایی قدیم متفاوت و متمایز است. از نظر کارگزاری و نقش کارگزاران، بر خلاف منطقه‌گرایی قدیم که بر نقش دولت‌ها در ساختارها و سازه‌های منطقه‌ای تمرکز می‌کند، منطقه‌گرایی نوین ناشی از نقش‌آفرینی طیف وسیعی از بازیگران دولتی، فردی و اجتماعی در درون و برون منطقه است. از نظر انگیزه و هدف نیز منطقه‌گرایی نوین تک‌بعدی و دارای یک متغیر نیست. منطقه‌گرایی نوین یک نوع همگرایی چندبعدی و چندوجهی است که شامل ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود و هدفی بسیار فراتر از ایجاد رژیم‌های تجارت آزاد و ائتلاف‌های نظامی-امنیتی منطقه‌ای دارد (Hettne, 1999-2001, p. xix).

جهت و خط سیر منطقه‌گرایی جدید نیز از منطقه‌گرایی قدیم متفاوت است. منطقه‌گرایی نوین -بر خلاف منطقه‌گرایی قدیم- از بالا به وسیله دولت‌ها یا ابرقدرت‌ها تحمیل نشده و از ضرورت‌های تغییرناپذیر و جبری ساختاری پیروی نمی‌کند. مناطق به‌طور خود جوش به وسیله کنش انسانی و رویه‌ها و کردارهای انسانی در شرایط بازتعریف منافع و فرآیندها ساخته می‌شوند (Grugel and Hout, 1999, p.9). گستره و قلمروی منطقه‌گرایی جدید نیز گسترش یافته است، به طوری که منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای، بسیار فراتر از تجربه همگرایی اروپا رفته و به صورت یک پدیده عمومی و جهان‌شمول درآمد است (Tavares, 2004, p.40). بنابراین، نظریه‌های منطقه‌گرایی باید تحول یابند تا این پدیده فراگیر را توضیح دهند.

۴. جهانی‌شدن

جهانی‌شدن و تشدید آن پس از جنگ سرد، نقش تعیین‌کننده و انکارناپذیری در تکوین و تقویت فرآیند منطقه‌گرایی نوین ایفا کرده است. جهانی‌شدن و گسترش اقتصاد و بازار آزاد، وابستگی متقابل کشورها و مناطق مختلف جهان را به همراه داشته است. به طوری که هیچ کشوری قادر نیست به تنهایی اقتصاد ملی خود را مدیریت کند. اقتصاد ملی نیز بدون تعامل و هم‌پیوندی با اقتصاد جهانی نمی‌تواند موفق و کارآمد باشد. اقتصادهای ملی در چارچوب

ساختار اقتصاد بین‌الملل به هم پیوند خورده و در هم تنیده‌اند. در چنین شرایطی، کشورها با هدف مقابله با جریان شتابان و کوبنده جهانی‌شدن و برای پیوستن به آن، از راهبرد قفقاز منطقه‌گرایی سود می‌برند.

بنابراین، جهانی‌شدن به دو صورت ممکن است به تکوین، توسعه و تقویت منطقه‌گرایی کمک کند. یک دیدگاه معتقد است که کشورها و دولت‌های ملی برای حفظ اقتصادهای ملی و تأمین منافع اقتصادی خود باید به تدریج به فرآیند جهانی‌شدن و اقتصاد بین‌المللی بپیوندند. چون این اقتصادها، به ویژه در کشورهای در حال توسعه، قدرت و توان لازم برای رقابت با اقتصادهای توسعه‌یافته را ندارند. پس منطقه‌گرایی می‌تواند راه قفقاز و پلی بین اقتصاد ملی و اقتصاد بین‌المللی باشد که کشورها از طریق آن به اهداف و منافع اقتصادی خود در وضعیت جهانی‌شدن دست یابند. بنابراین، منطقه‌گرایی نه تنها تضادی با جهانی‌شدن ندارد، بلکه نخستین گام در این فرآیند به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، منطقه‌گرایی و جهانی‌شدن نه تنها دو فرآیند متضاد نیستند، بلکه مکمل یکدیگر بوده و همدیگر را تغذیه و تقویت می‌کنند (Tavares, 2004, pp. 13-14).

دیدگاه دوم منطقه‌گرایی را در تقابل با جهانی‌شدن و جهان‌گرایی و مانعی بر سر راه این دو، تصور و تلقی می‌کند. منطقه‌گرایی، نمودی از حمایت‌گرایی اقتصادی برای جلوگیری از جهانی‌شدن اقتصاد به شمار می‌رود. به طوری که کشورهایی که زیر فشارهای جهانی‌شدن تضعیف شده و توان برآوردن مطالبات شهروندان خود را ندارند، برای مقابله با فرآیند جهانی‌شدن به منطقه‌گرایی متوسل می‌شوند. منطقه‌گرایی مستلزم حمایت‌گرایی درون منطقه‌ای در برابر مناطق دیگر است و روند جهانی‌شدن اقتصاد را کند می‌کند. از این رو، منطقه‌گرایی به جای اینکه مقدمه جهانی‌شدن باشد و نقش پل بین ملی‌گرایی و جهان‌گرایی را ایفا کند، خود راهبرد و وضعیت مستقلی است که بین این دو قرار دارد و از هر دو متمایز و متفاوت است (Lawrence, 2003).

از این دیدگاه، منطقه‌گرایی به چند دلیل و از چند جهت بر جهان‌گرایی مقدم است. اول، اشتراک منافع، ارزش‌ها، هنجارها و هماهنگی کشورها در سطح منطقه‌ای بیشتر از سطح جهانی است. دوم، دستیابی به هماهنگی، همکاری و همگرایی در سطح منطقه‌ای آسان‌تر از سطح بین‌المللی و جهانی است. سوم، همکاری و همگرایی منطقه‌ای، منافع کشورها را بهتر از جهان‌گرایی و جهانی‌شدن تأمین می‌کند. چهارم، کاهش جنگ و کشمکش و تأمین صلح و

ثبات در سطح منطقه‌ای آسان‌تر صورت می‌گیرد و زمینه صلح و امنیت جهانی را فراهم می‌کند. پنجم، حفظ موازنه در درون مناطق جغرافیایی عملی‌تر از سطح بین‌المللی است.

۵. تحولات اتحادیه اروپا

همگرایی اروپا از آغاز تا کنون فراز و فرودها و تغییر و تحولات زیادی داشته است. این فرآیند نخست به صورت همکاری در حوزه موضوعی ذغال و فولاد و در چارچوب جامعه ذغال و فولاد اروپا آغاز شد. سپس این همگرایی به حوزه‌های دیگر اقتصادی سرایت کرد که به تأسیس جامعه اقتصادی اروپا انجامید. همگرایی اروپا تا دهه ۱۹۶۰ روند رو به جلویی داشت که حتی به حوزه‌های سیاسی و امنیتی نیز تسری یافت. اما در دهه ۱۹۷۰ این روند با نوعی رکود مواجه شد. به گونه‌ای که شورای اروپا به عنوان مظهر بین‌دولت‌گرایی در مقابل فوق‌ملی‌گرایی اروپایی تشکیل شد تا راهبری فرآیند همگرایی را در دست گیرد.

این تحولات باعث شد تا نظریه‌های سنتی همگرایی در تبیین همگرایی اروپا با مشکل رو به رو شوند. چون اصول و مفروضه‌های این نظریه‌ها، قدرت تبیین این رکود و عقب‌گرد را نداشت. از این رو ارنست هاس، پدرخوانده نظریه نوکارکردگرایی، منسوخ شدن این نظریه را اعلام کرد (Haas, 1975). ناتوانی نظریه‌های همگرایی سنتی در توضیح و تبیین تحولات همگرایی اروپا از یک سو باعث شد تا نظریه‌هایی در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی و سپس نواقع‌گرایی با عنوان بین‌دولت‌گرایی ارائه شوند. این نظریه‌ها همگرایی اروپا را معلول منافع ملی کشورهای اروپایی در نظام دوقطبی تلقی کردند.

با پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، همگرایی اروپایی نیز حیات دوباره یافت. تصویب و اجرای پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۳ و تشکیل اتحادیه اروپا، حاکی از پیشرفت و تعمیق بی‌سابقه همگرایی اروپا بود. از یک سو همکاری‌های اقتصادی در چارچوب اتحادیه اروپا تشدید و تقویت شد که در نهایت به وحدت پولی و پول واحد اروپایی انجامید. از دیگر سو، نهاد همکاری سیاسی اروپا نیز به صورت یکی از ستون‌های سه‌گانه اتحادیه اروپا درآمد که بیانگر تسری همگرایی اقتصادی به موضوع‌های سیاسی امنیتی بود. همچنین در کنار عمق یافتن همگرایی عمودی، اتحادیه اروپا شاهد توسعه همگرایی افقی نیز بود، به طوری که کشورهای دیگری به عضویت این اتحادیه درآمدند (Richardson, 2006).

تعمیق و توسعه همگرایی اروپا در طول دهه ۹۰ باعث احیای نظریه‌های همگرایی، به‌ویژه نوکارکردگرایی و تقویت نهادگرایی نولیبرال شد. نوکارکردگرایان، این تحول را نشانه درستی و قدرت تبیین منطق تسری در نظریه نوکارکردگرایی تفسیر کردند. نهادگرایان نولیبرال نیز در مناظره خود با نواقع‌گرایان، تداوم، تعمیق و توسعه همگرایی اروپا در چارچوب اتحادیه اروپا پس از فروپاشی نظام دوقطبی را بیانگر نقش تعیین‌کننده نهادهای اروپایی در همگرایی و همکاری اروپایی تلقی کردند. نهادهایی که فارغ از تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل استمرار یافتند و به منافع ملی کشورهای عضو شکل دادند تا همگرایی را بر یک‌جانبه‌گرایی ترجیح دهند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۸).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نظریه‌های منطقه‌گرایی، بخش مهمی از دانش مطالعات منطقه‌ای است که به‌دنبال تبیین و فهم فرآیند منطقه‌ای شدن و منطقه‌گرایی در روابط بین‌الملل است. این نظریه‌ها، هم‌زمان با آغاز روند همگرایی اروپا در دهه ۱۹۵۰ پردازش و ارائه شدند. از این زمان تا کنون نظریه‌های منطقه‌گرایی، فراز و فرود گوناگون و متوالی داشته و دستخوش تغییر و تحول‌های شکلی و ماهوی شده‌اند. این تحول‌های نظری ابعاد و وجوه مختلفی داشته است که مورد بحث و بررسی قرار گرفت. به‌طور کلی استدلال شد که نظریه‌های منطقه‌گرایی در شش بعد تحول یافته‌اند.

اول، نظریه‌های منطقه‌گرایی که زمانی مترادف با همگرایی اروپا تلقی می‌شدند، به سمت غیراروپایی شدن تحول یافته‌اند. به‌شکلی که این نظریه‌ها بیشتر تحت تأثیر تجربه‌های منطقه‌گرایی در مناطقی غیر از اروپا قرار گرفته‌اند. دوم، نقش کانونی عنصر و عامل جغرافیای سرزمینی، در نظریه‌های منطقه‌گرایی کاهش یافته است. سوم، نظریه‌های منطقه‌گرایی از مادی‌گرایی به معنای تأکید بر عوامل و عناصر مادی در فرآیند منطقه‌گرایی به سمت معناگرایی مبنی بر تأکید بر نقش عناصر و ساختارهای غیرمادی و انگاره‌ای تحول یافته‌اند. چهارم، دامنه نظریه‌های منطقه‌گرایی نیز توسعه‌یافته است. به طوری که نظریه‌های جدید، منطقه‌گرایی را پدیده‌ای چندبعدی می‌دانند که کلیه حوزه‌های اقتصادی، تجاری، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی را در بر می‌گیرد. پنجم، نظریه‌های منطقه‌گرایی از دولت-محوری به سمت فردگرایی

حرکت کرده‌اند. ششم، نظریه‌پردازی در حوزه مطالعات منطقه‌ای به صورت تلفیقی و گلچینی در آمده است.

در علت‌یابی این تحولات نظری، پنج عامل یا دلیل بررسی شد. نخست، استدلال شد که یکی از علت‌های تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی، تغییر و تحولات و مناظره‌های نظری در روابط بین‌الملل بوده است. چون حوزه مطالعات منطقه‌ای، زیرشاخه رشته روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. دومین عامل تحول نظری در مطالعات منطقه‌ای، ناشی از تحولات ساختاری و کارگزاری در نظام بین‌الملل بوده است. عامل و دلیل سوم تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی، ظهور مناطق جدید و منطقه‌گرایی نوین بوده است. پدیده‌ای که از جهت کارگزاری، انگیزه، جهت و خط سیر و گستره از منطقه‌گرایی قدیم متمایز می‌شود. جهانی‌شدن و جهان‌گرایی نیز چهارمین عامل تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی به شمار می‌رود و آخرین عامل تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی، تحولات اتحادیه اروپا می‌باشد.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که با وجود تغییر و تحول در نظریه‌های منطقه‌گرایی و پردازش نظریه‌های نوین، هنوز نظریه جامع و مانع و فراگیری که قادر به تبیین این فرآیند جهان‌شمول باشد ارائه نشده است. به‌طوری که نظریه‌های مختلف منطقه‌گرایی، ابعاد و وجوه خاصی از این پدیده چندوجهی و چندبعدی را مورد توجه، تأکید و تحلیل قرار می‌دهند، نظریه‌های کارکردی، اعم از کارکردگرایی و نوکارکردگرایی، بر وجه کارکردی منطقه‌گرایی و نقش بازیگران غیردولتی تمرکز می‌کنند. نظریه‌های بین دولت‌گرا، اعم از واقع‌گرا و نولیبرال، وجوه سیاسی و نقش کارگزاران دولتی در فرآیند منطقه‌گرایی را تبیین می‌کنند. نظریه‌های بازاندیش و سازه‌انگار نیز جنبه‌های هنجاری و هویتی منطقه‌گرایی را برجسته می‌کنند. شاید زمان تلفیق دو شاخه نظری مادی‌گرایی و معناگرایی در نظریه‌های منطقه‌گرایی فرا رسیده باشد. نظریه‌هایی که قادر هستند به طور نظام‌مند و روش‌مند عناصر و مفروضه‌های هر دو طیف نظری را تلفیق کنند.

منابع و ماخذ

الف- فارسی

- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (خرداد - تیر ۱۳۷۸)، "رویکردی نظری به نقش آفرینی اتحادیه اروپا"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی.

۲. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (پائیز ۱۳۷۷)، "نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاری‌های بین‌المللی"، **سیاست خارجی**، سال دوازدهم، شماره ۳.
۳. لیک، دیوید و پاتریک مورگان (۱۳۸۱)، "منطقه‌گرایی نوین در مسائل امنیتی"، در دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، **نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی نوین**، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب- انگلیسی

1. Adler, Emanuel and Micheal Barnett (1998), **Security Communities**, Cambridge: Cambridge University Press.
2. Berger, Peter and Thomas Luckmann (1996), **The Social Construction of Reality**, Harmondworht: Penguin.
3. Boas, Morten, Marianne Marchand and Timothy Shaw (2003), **New Regionalisms in the New Millennium**, New York: Palgrave Macmillan.
4. Christiansen, Thomas et al. eds., 1999. Special Issue on Social Constructivism. *European Journal of Public Policy*.
5. Collard – Wexler, Simon (2006), Integration Under Anarchy: Neorealism and the European Union, **European Journal of International Relations**, Vol. 12, No. 3.
6. Falk, Richard (2003), Regionalism and World Order: The Changing Global Setting”, in Fredrik Soderbaum and Timothy Shaw, eds., **Theories of New Regionalisms: A Palgrave Reader**, London: Palgrave.
7. Fawcett, Louise (1995), Regionalism in Historical Perspective, in Louis Fawcett and Andrew Hurrell, eds., **Regionalism in World Politics: Regional Organization and International Order**, Oxford and New York: Oxford University Press.
8. Grugel, Jean and Will Hout. eds (1999), **Regionalism Across the North - South Divide**, London and New York: Routledge.
9. Haas, Ernst (1975), **The Obsolescence of Regional Integration Theory**, Berkeley: Institute of International Studies: UCB.
10. Hettne, Bjorn, Andras Inotia and Osvaldo Sunkel (1999- 2001), **The New Regionalism Series (vol. I-V)**, London: Macmillan Press.
11. Hooghe, Liesbet and Gary Marks (April, 2006), **Europs Blues: Theoretical Soul – Searching after the Rejection of the European Constitution**, Politics and Political Science.
12. Hurrell, Andrew (1995), "Regionalism in Theoretical Perspective", in Louis Fawcett and Andrew Hurrell, eds., **Regionalism in World Politics: Regional Organization and International Order**, Oxford and New York: Oxford University Press.

13. Jessop, Bob(2003), The Political Economy of Scale and the Construction of Cross – Border Micro – Regions. in Fredrik Soderbaum and Timothy Shaw, eds., **Theories of New Regionalisms: A Palgrave Reader**, London: Palgrave.
14. Katzenstein, Peter (1996), Regionalism in Comparative Perspective, **Cooperation and Conflict**, Vol. 31, No. 2.
15. Katzenstein, Peter (2004), **A World of Regions. Asia and Europe**, Cornell: Cornell University press.
16. Lawrence, R. Z(2003), "Regionalism. Multilateralism and Deeper Integration: Changin Paradigms for Developing Countries". in C. Roe Goddard. P. Cronin and K. Dash.eds., **International Political Economy: State –Market Relations in a Changing Global Order**, Basingstoke: Palgrave.
17. Neumann, Iver B(2003), A Region – Building Approach, in Fredrik Soderbaum and Timothy Shaw, eds., **Theories of New Regionalisms: A Palgrave Reader**, London: Palgrave.
18. Neumann, Iver(1994), A Region – Building Approach to Northern Europe, in Fredrik Soderbaum and Timothy Shaw, eds., **Theories of New Regionalisms: A Palgrave Reader**, London: Palgrave.
19. Richardson, Jeremy (2006), **The European Union**, London: Routledge.
20. Rosamond, Ben(2000), **Theories of European Integration**, Basingstoke Macmillan.
21. Schimmelfennig, Frank and Berthold Rittberger (2006), "Theories of European Integration". in Jeremy Richardson, **The European Union**, London: Routledge.
22. Soderbaum, Fredrik and Timothy Shaw.eds(2003), **Theories of New Regionalism: A Palgrave Reader**, Houndmills and New York: Palgrave Macmillan.
23. Tavares, Rodrigo (2004), "The State of the Art of Regionalism: The Past. Present and Future of a Discipline", available at: Unpanl. Un. org/ intradoc/ groups/ public/ documents/ Nispacee/ UNPANO 18784.
24. Moravcsik. Andrew (1993), Preferences and Power in the European Community: A Liberal Intergovernmentalist Approach, **Journal of Common Market Studies**, Vol.31, No.4.
25. Hettne, Bjorn(2003), "The New Regionalism Revisited", in Fredrik Soderbaum and Timothy Shaw.eds., **Theories of New Regionalisms: a Palgrave Reader**, London: Macmillan.
26. Hout, Will(1990), "Theories of International Relations and the New Regionalism", in Jean Grugel and Wil Hout, **Regionalism Across the North South Divide**, London and New York: Routledge.
27. Moravcsik, Andrew(1999), **The Choice for Europe: Social Purpose and State Power from Messina to Maastricht**, London: UCL Press.
28. Palmer, Norman D. (1991), **The New Regionalism in Asia and The Pacific**, Lexington: Lexington Books.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی